

تاریخ‌نگاری ترجمه در دنیای متجدد:  
ترجمه و تجدّد در ایران\* (۱)

امید آزادی‌بوگر\*\*

ترجمه میرمحمد خادم‌نبی

۱. مطالعات ترجمه در ایران و زبان فارسی

گرچه ترجمه پدیده‌ای تاریخی است، اما تا همین اواخر مورخان آن را جدی نمی‌گرفتند؛ حداقل تاریخ، و یا تاریخ‌نگاری،<sup>۱</sup> معمولاً بدون اشاره به پدیده ترجمه نوشته شده است. بنابراین، وقتی مورخان در فرهنگ و شرایطی مشخص به ترجمه اشاره می‌کنند، مسئله قابل توجه است. تاریخ یا تاریخ‌نگاری جزو آن دسته از روایت‌نوشته‌هاست که تعریف دقیقی از آن‌ها ارائه نشده است. بیشتر دانشگاه‌ها تاریخ یا تاریخ‌نگاری را عمدتاً ژانری ملی می‌دانند که موضوع آن تاریخ فرهنگ ملی یا محلی است. تاریخ‌نگاری بین‌المللی را می‌توان با سنت تاریخ ملی مرتبط دانست، اما معمولاً آن را چیزی جدا از تاریخ فرهنگ ملی می‌دانند. در اغلب موارد، روابط مختلف با فرهنگ کشورهای مجاور بخشی از این تاریخ به حساب می‌آید، اما کمتر پیش می‌آید که در این حوزه ترجمه موضوع بررسی باشد. از طرفی، در حوزه مطالعات ترجمه نیز

\* عنوان اصلی مقاله این است:

“Translation historiography in the Modern World: Modernization and translation into Persian.” Omid Azadibougar, *Target* 22:2 (2010).

\*\* از نویسنده محترم مقاله که با صبوری و روحیه علمی ترجمه را خواندند و پیشنهادات سازنده‌ای دادند بسیار تشکر می‌کنم.

پرداختن به تاریخ ترجمه امری جدید است و آن را یکی از موضوعات فرعی در رویکرد فرهنگی به ترجمه تلقی می‌کنند.

با وجود این، برخی مورخان ملی از پدیده ترجمه آگاهی دارند و در این نوشته قصد دارم به بررسی موردی از این دست، یعنی تاریخ فرهنگی ایران در سده‌های اخیر، بپردازم. این مورد اهمیت به‌سزایی دارد چون میل به مشارکت در شبکه‌های فرهنگی بین‌المللی که با ترس از منزوی شدن همراه است، سبب شده تاریخ‌های «محلی» تاریخ‌هایی را که در خارج از کشور نوشته می‌شوند بی‌چون و چرا بپذیرند. در این بحث، برای سؤالات کلی فرهنگی که مطرح می‌کنم هنوز پاسخی ندارم. چطور شد که مورخان ایرانی ناگهان به ترجمه علاقه‌مند شدند و آیا این علاقه به ترجمه در میان مورخان، علاقه‌ای همگانی است یا صرفاً علاقه‌ای است خاص که به دوره‌هایی خاص در تاریخ فرهنگی ایران مرتبط است؟ برای پاسخ به این سؤالات باید مسایل دیگری را نیز مد نظر قرار داد که از حوصله این مقاله خارج است، از جمله: تاریخ فرهنگی کشورهای مجاور (مانند ترکیه، کشورهای عرب‌زبان، هند و امثالهم)، و نیز تاریخ استعمار و تغییر در روابط استعماری (یا پساستعماری)، مثل تغییر از همکاری‌های اروپا-محور به همکاری‌های آمریکا-محور (و یا مساله جهانی شدن).

تاریخ و تاریخ‌نگاری در خاورمیانه و کلاً شرق مفاهیم پیچیده‌ای هستند.<sup>۲</sup> در بررسی این روایت تاریخی و سبک روایی آن، نمی‌توان بین ادبیات و تاریخ فرهنگی به‌روشنی تمایز قایل شد، حال آن‌که در بیشتر کتب مبانی تاریخ در اروپای غربی چنین تمایزی کم‌وبیش آشکارا وجود دارد. بدیهی است که هیچ مورخی مطالعه‌اش را به ادبیات یا متون دارای کیفیت ادبی محدود نمی‌کند، اما در بسیاری از فرهنگ‌ها این کتب مرجع هستند که معمولاً ارزش و اعتبار ادبی دارند.

در فرهنگ ایرانی، نوشته‌های ادبی جایگاه ممتازی در تاریخ متون دارند، اما برخلاف سنت مرسوم در غرب، تا اوایل قرن بیستم «ادبیات» به مفهوم واقعی‌اش معمولاً به نثر نوشته نمی‌شد. بدین معنا که پیچیدگی‌هایی در ژانر پدید آمده و نگارش نثر روایی پدیده‌ای حاصل از واردات و محصول ترجمه از زبان‌های اروپایی است. در نتیجه از دیدگاه ایرانی، ارتباطی ناگزیر میان ترجمه و نثر روایی (در ادبیات) وجود دارد.

با این حال صحبت کردن درباره ترجمه در ایران به چند دلیل کار دشواری است. دلیل اول تنوع زبانی است؛ در ایران علاوه بر زبان فارسی، که از قضا زبان رسمی کشور

است و منبع اصلی تحول فرهنگی به حساب می‌آید، زبان‌ها و گویش‌های متعدد دیگری تکلم می‌شود. زبان و گویش‌های فارسی فقط زبان مادری ۵۸ درصد از جمعیت کشور است، در حالی که ۲۷ درصد از مردم به زبان ترکی، ۹ درصد به زبان کردی، ۲ درصد به زبان لری، ۱ درصد به زبان بلوچی و ۱ درصد به زبان عربی و ۲ درصد هم به زبان‌های دیگر صحبت می‌کنند.<sup>۳</sup> بنابراین، زبان فارسی فقط زیرمجموعه‌ای از زبان‌های «ایرانی» است، اما مورخان ادبیات این دو را با هم خلط کرده‌اند.

در عمل نیز تاریخ‌های ترجمه همیشه فقط به زبان فارسی پرداخته‌اند و هیچ اشاره‌ای به ترجمه بین فارسی و دیگر زبان‌های ایرانی نکرده‌اند. همچنین به مساله ترجمه بین این زبان‌ها یا ترجمه از دیگر زبان‌ها به زبان‌های ایرانی کاملاً بی‌اعتنا بوده‌اند. بنابراین، هرچند کلمه «فارسی» به زبانی واحد اشاره می‌کند و نباید آن را با صفت «ایرانی» اشتباه گرفت، این دو کلمه از نظر فرهنگی به مدلولی واحد اشاره می‌کنند. دلیل عمده این امر آن است که فارسی در مقام زبان رسمی تنها زبانی است که مسیر ورود از طریق ترجمه بوده و بر گویشوران زبان‌های دیگر اثر گذاشته است.

از طرف دیگر زبان فارسی تاریخی طولانی دارد و همیشه در شبکه بده‌بستان ترجمه‌ای حاضر بوده است. دوره‌ای که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته پس از چهار دوره تاریخی تحولات زبان فارسی ظهور کرده است. این چهار دوره عبارتند از: (۱) دوره سامانیان (۸۲۰-۹۹۸)؛ (۲) دوره غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان (۹۹۸-۱۲۲۰)؛ (۳) دوره تیموریان و مغول (۱۲۲۰-۱۵۰۲) و (۴) دوره صفوی (۱۵۰۲-۱۷۹۶) (کامشاد ۱۹۶۶: ۳). در دوره نخست، نثر «بسیار ساده، مستقیم و عینی است. هیچ تلاشی برای مسجّع کردن عبارات دیده نمی‌شود ... دغدغه اصلی نویسندگان این است که حرف خود را به زبانی روشن بیان کنند». در دوره دوم و تحت تأثیر فرهنگ وارداتی عربی-اسلامی، نویسندگان «اصطلاحات بی‌شماری» را به کار می‌برند که در نتیجه آن ساده‌نویسی دوره اول از بین رفته و نثر فارسی «پرتکلف و دشوار» می‌شود تا جایی که متن بی‌معنی و غیرقابل درک می‌شود. دوره سوم با «بی‌توجهی مغول‌های بی‌دین به نهادهای اسلامی و برکناری خلیفه» آغاز می‌شود. در نتیجه از نفوذ زبان عربی کاسته می‌شود، که این «توفیقی اجباری» برای زبان فارسی است؛ این دوره به «تعداد مورخانی که به جهان عرضه کرد» مشهور است. علت وجود این تعداد مورخ این بود که ایلخانان مغول علاقه شدیدی به ثبت لشکرکشی‌ها و دست‌آوردهای خود داشتند. در این دوره

نثر فارسی «نه روانی، سادگی و دقت نوشته‌های اولیه و نه غنا و شکوه سبک‌های متأخر را داشت» (کامشاد ۱۹۶۶: ۴-۶).

دوره چهارم که پیش از دوران تجلّد زبان فارسی اتفاق افتاد، «از بسیاری جهات دوره‌ای باشکوه است» اما «بی‌بار بودنش در حوزه ادبیات، چه نثر و چه نظم، شهره آفاق است» (کامشاد ۱۹۶۶: ۷). علت این بی‌باری آن است که «حکام سلسله صفوی بیشتر انرژی خود را صرف ترویج تشیع می‌کردند». با این کار زبان و نثر فارسی به «آشفته‌گی بی‌سابقه‌ای» دچار شد زیرا نوشته‌های اسلامی «یا به سبکی ساده و ملال‌انگیز و تحت تاثیر آشکار زبان عربی برای افراد کم‌سواد نوشته می‌شد یا نویسندگان آن‌ها علمایی غیرایرانی بودند که تسلط چندانی بر زبان فارسی نداشتند و به فارسی معرب می‌نوشتند». با این حال این «رساله‌های فضل‌فروشانه و پراطناب» را نمی‌توان نثر فارسی اصیل دانست (کامشاد ۱۹۶۶: ۷).<sup>۴</sup>

نثر فارسی در دوره قاجار (۱۷۰۴-۱۹۲۵) رو به «تجلّد» گذاشت. در این دوره چندین عامل در احیای فرهنگی نقش داشتند: نادر شاه (۱۷۳۶-۱۷۴۷) متونی را از هندوستان با خود آورده بود که بر نسل جدید و تربیت‌شده دوره قاجار تاثیر گذاشت؛<sup>۵</sup> در این دوره ثبات سیاسی و امنیت نسبی برقرار بود و طبقه جدیدی از مردم، یعنی کارمندان، که فراغت کافی برای پرداختن به ادبیات داشتند، به‌وجود آمد؛ رهبران مذهبی به روشنگری توده‌ها و طبقه وابسته به دربار هم به حمایت از هنر پرداختند؛ تماس با بریتانیا، فرانسه و روسیه و نیز نفوذ این کشورها در ایران افزایش یافت و فن‌آوری‌های نوین مانند تلگراف وارد کشور شد و مردم در نتیجه شکست‌های سیاسی به نقاط ضعف کشور پی بردند؛ صنعت چاپ نیز در سال ۱۸۱۲ وارد ایران شد (کامشاد ۱۹۶۶: ۱۰-۱۱). در همین دوره، در سال ۱۸۳۷ اولین روزنامه و در سال ۱۸۵۱ اولین هفته‌نامه در ایران منتشر و نخستین مدرسه «نوگرا»، یعنی دارالفنون، در سال ۱۸۵۱ تأسیس شد. نتیجه تمام این تغییرات انقلاب مشروطه سال‌های ۹-۱۹۰۵ بود (کامشاد ۱۹۶۶: ۱۱). تاریخ‌نگارانی که در ادامه مقاله به آنها اشاره خواهد شد، مدعی هستند که ترجمه‌های اولیه از زبان‌های اروپایی «افکار نوین» را وارد فرهنگ ایرانی کرد، فرهنگی که بدون ترجمه به «تجلّد» نمی‌رسید. بحث اصلی این مقاله، تجلّد ادعایی این مورخان است: آن‌ها معتقدند که بین سال‌های ۱۸۵۱ (که اولین نهاد آموزشی «نوگرا» یعنی دارالفنون تأسیس شد) و ۱۹۲۱ (که محمدعلی جمال‌زاده مانیفست خود را در باب لزوم

ساده‌نویسی در نشر منتشر کرد)، «تجدد» از طریق ترجمه وارد کشور شد؛ در این دوره ترجمه موتور تجدّدسازی زبان و فرهنگ به حساب می‌آید. هدف این مقاله تشکیک در نقش تجدّدساز ترجمه است، نقشی که برخی به نادرست به ترجمه نسبت می‌دهند و می‌گویند ترجمه با اراده سیاسی همگانی برای تغییر ساختار سیاسی از حکومتی پادشاهی به حکومتی پارلمانی همراه شده بود.<sup>۶</sup>

مسئله دیگری که صحبت کردن درباره ترجمه را مشکل می‌کند برخی نارسایی‌های نهادی و فقدان پژوهش در این حوزه است.<sup>۷</sup> در بین تاریخ‌های موجود کمتر به اثری برمی‌خوریم که به تحلیل ترجمه‌هایی که در نظام ادبی فارسی صورت گرفته‌اند پرداخته باشد. بیشتر این تاریخ‌ها به صورتی کم‌وبیش مشابه فقط فهرستی از آثار ترجمه‌شده را به ترتیب زمانی آورده‌اند. علاوه بر این، از دل این پژوهش‌ها هنوز نظریه‌ای به دست نیامده که بیانگر نقش خاص ترجمه باشد، و این نشان از نقص در شیوه کار دارد. بنابراین اگرچه پژوهش‌های اندک موجود در زمینه مطالعات ترجمه می‌تواند مبنای تحقیقات بعدی در مورد فرهنگ و ترجمه قرار بگیرد، اما این پژوهش‌ها معمولاً از روایت وقایع به ترتیب زمانی یا حداکثر تحلیل مقابله‌ای متون مبدأ و مقصد فراتر نمی‌روند. چنین نگرش ساده‌انگارانه‌ای که ترجمه را واسطه بی‌طرف فرهنگ‌های دیگر می‌داند، تأثیرات فرهنگی ترجمه را نادیده می‌گیرد. طرفه این که اگرچه ترجمه بارزترین نحوه تبادل فرهنگی است، علاقه چندانی به بررسی ترجمه‌های فارسی در چارچوبی بین‌فرهنگی وجود ندارد.<sup>۸</sup> همچنین، عجیب است که راه‌ها و امکانات بالقوه ترجمه بین زبان‌های ایرانی مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته و تقریباً تمام پژوهش‌ها بر ترجمه از فارسی یا به فارسی تأکید دارند.

علاوه بر این، در بررسی هر تاریخ بایستی برخی پرسش‌های اساسی را مطرح کنیم: این تاریخ را چه کسی نوشته؟ تا چه حد می‌توانیم نفوذ موقعیت نویسنده، روابط نامتوازن قدرت و استعمارگری و استعمارزدایی را ندیده بگیریم؟ به عبارت دیگر، وقتی فردی مدعی می‌شود ترجمه برای فرهنگ سود داشته است، باید مشخص کنیم در عمل چه کسی منتفع و چه کسی متضرر شده است. با توجه به تغییرات منطقه‌ای عظیم در طول دو سده اخیر، چطور می‌توان پذیرفت که ایران معاصر از فرهنگ‌ها و کشورهای همسایه هیچ تاثیری نپذیرفته است؟<sup>۹</sup> از چنین منظری است که مسئله روابط قدرت

نامتوازن با فرهنگ‌های غالب را (که از آن‌ها ترجمه می‌شود) شاهدهی در نقض ادعای نقش تجدّدساز ترجمه گرفته‌ام.

هدف درازمدت من از این پژوهش این است که با بازنویسی تاریخ ترجمه و تأثیر آن بر فرهنگ ایران از طریق زبان فارسی، مطالعات ترجمه در ایران را از چارچوب ملی خارج کرده و در چارچوبی بین‌المللی مطرح کنم و وضعیت زبان‌های دیگر را که از آن‌ها و یا به آن‌ها ترجمه‌های بسیاری صورت گرفته است تبیین کنم. این مقاله اولین گام در این جهت است. در اینجا صرفاً به طرح چند سوال می‌پردازم بی‌آنکه لزوماً بخواهم تاریخ را بازنویسی کنم.

## ۲. اجماع همگانی

روایت کلی که برای ترجمه نقشی سازنده در تحول نثر نوگرایی فارسی<sup>۱۱</sup> قایل است و تقریباً تمام محققان و مورخان نثر جدید فارسی بر آن اتفاق نظر دارند و آن را تکرار می‌کنند (کامشاد ۱۹۶۶؛ آرین‌پور ۲۰۰۳؛ بالایی ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸؛ رحیمیان ۲۰۰۶؛ احمدزاده ۲۰۰۳؛ میرعابدینی ۲۰۰۷)<sup>۱۱</sup>، به شرح زیر است: از اوایل تا اواسط قرن نوزدهم ارتباط بین ایران و اروپا افزایش یافت و خودآگاهی روزافزون ایرانیان از «عقب‌ماندگی» خود به همراه میل به «ترقی» ترجمه را به امری ضروری تبدیل کرد. ورود ماشین چاپ در سال ۱۸۱۲ نثر را آسان‌تر کرد و با تأسیس نخستین مدرسه «نوگرا» به سبک اروپایی در سال ۱۸۵۱ و تعداد روزافزون دانشجویان اعزامی به اروپا برای یادگیری علوم نوین، ترجمه کتب آموزشی که هدفشان پیشرفت فن‌آوری بود افزایش یافت. ترجمه نقشی آموزشی و تربیتی پیدا کرد و عقاید حاکم بر جامعه مشتمل بر اصلاح، تغییر و بعدها انقلاب بود. تأسیس روزنامه‌ها (کاغذ / اخبار ۱۸۳۷؛ وقایع / اتفاقیه ۱۸۵۱؛ اختر ۱۸۷۵ در استانبول؛ قانون ۱۸۹۰ در لندن؛ تربیت ۱۸۹۶) به نشر چنین عقایدی کمک کرد و ترجمه ابزار بنیادی تجدّد و تثبیت عقاید نوین و «مترقی» در نظام فرهنگی ایران شد.

مسئله قابل توجه در این روایت نقش ترجمه است که به اعتقاد تقریباً تمامی مورخان نقشی مفید و سازنده بوده است. رحیمیان می‌گوید ترجمه یکی از عواملی است که باعث توسعه دانش شده و افکار ایرانیان را دچار دگرگونی کرده است (۲۰۰۶: ۵۵).<sup>۱۲</sup> احمدزاده می‌نویسد: «تأثیرات ترجمه و نقش آن در انتقال تفکرات نوگرا به کشورهایمانند ایران آن‌چنان مبرهن است که نمی‌توان تصور کرد بدون ترجمه جامعه ایران به

چه شکلی درمی‌آمد» (احمدزاده ۲۰۰۳: ۹۱). از نظر کامشاد عوامل متعددی در احیای فرهنگی دوره قاجار نقش داشتند که یکی از آن‌ها ترجمه از زبان‌های اروپایی بود. این ترجمه‌ها تغییرات گسترده فرهنگی-اجتماعی را تسهیل و حتی ضروری کردند و همین تحولات به تغییر ادبی نیز انجامید (کامشاد ۱۹۶۶: ۱۰-۱۱). آراین‌پور نیز استدلال می‌کند که بدون ترجمه سبک ادبی امروز که به زبان گفتگوهای روزمره نزدیک است و در عین حال از زیبایی نثر ادبی اروپا برخوردار است هرگز پدیدار نمی‌شد (آراین‌پور ۲۰۰۲: ۲۶۰؛ نقل قول از احمدزاده ۲۰۰۳: ۹۵). و بالاخره کریستف بالایی می‌گوید که ترجمه تأثیری مسلم بر ایرانیان داشته است چراکه «آثار ترجمه‌شده از غرب بر تمام طبقات جامعه تأثیر گذاشت» (بالایی ۲۰۰۶: ۱۱). فرض تمام این محققان این است: همه طرف‌های مشارکت‌کننده به یک نسبت از مزایای ترجمه برخوردار می‌شوند، ترجمه لزوماً به تغییر می‌انجامد، تغییر لزوماً مفید و تحول اساساً مثبت است.

برای تحلیل این روایت، لازم است به چند نکته، به‌خصوص برای کسانی که با تاریخ ادبیات ایران آشنا نیستند، اشاره کنم. اولاً، تماس‌های میان ایران و اروپا در اوایل قرن نوزدهم نامتوازن بود چون این تماس‌ها به‌واسطه «فشار استعماری روسیه و رقابت‌های فرانسه و انگلیس در ایران» اتفاق می‌افتادند (بالایی ۲۰۰۸: ۲۸).<sup>۱۳</sup> این برخورد استعماری و شکست‌های سیاسی بعدی ایران از روسیه (بالایی ۲۰۰۸: ۲۸) به نگرانی دیرهنگام ایرانیان انجامید؛ «برتری سیاسی و نظامی روسیه و بریتانیا و تسلیم دولت در برابر قدرت‌های خارجی بخشی از دلیل نگرانی بود» زیرا «دول سلسله قاجار پاسخ تجاوزهای غرب را با ضعف و بی‌انگیزی می‌دادند» (یگانه ۱۹۹۳: ۳). البته این‌طور نبود که خودشان بخواهند با «ضعف و بی‌انگیزی» پاسخ دهند بلکه تنها راهی که جلوی پایشان بود همین بود. به این ترتیب، اقداماتی انجام شد تا کمبودهای ملی جبران شوند و نقش جدی ترجمه این بود که الگویی سیاسی-اجتماعی از «ترقی» در معنی اروپایی آن به‌دست دهد.

شاهزاده عباس میرزا که به‌دنبال الگویی برای اقتدار سیاسی‌اش بود دستور داد تاریخ شارل دوازدهم در ۱۷۳۱، پتر کبیر و اسکندر کبیر را ترجمه کنند (بالایی ۲۰۰۶: ۴۲). انتخاب الگوی صحیح آنقدر مهم بود که ترجمه انحطاط و سقوط امپراطوری روم، نوشته ادوارد گیبون (۱۷۳۷-۱۷۹۴) متوقف شد چون نسبت به آن واکنش شدیدی به‌وجود آمد. با توجه به این‌که قدرت سیاسی قاجار تحلیل رفته بود و نیاز به ارائه

الگویی از جلال و جبروت داشت، تعجبی ندارد که وارثان امپراطوری ضعیفی که در شرف از هم پاشیدن بود، روایت سقوط ناگزیر یک امپراطوری را مناسب وضعیت خود نمی‌دانستند.<sup>۱۴</sup>

نکته قابل توجه دیگر این است که ترجمه، تجدّد و احیای فرهنگ و ادب را نمی‌توان از هم جدا کرد. از این رو، «رویاری با اروپا اصلی‌ترین مسئله فرهنگی در دوره مشروطه است» (میرعابدینی ۲۰۰۷: ۱۸). «تغییرات» ادبی از طریق مترجمان و با ورود قالب‌های ادبی جدید از جمله نمایشنامه و رمان به وجود آمد. رویاری با اروپا سبب «بیداری فکری روشنفکران و اتخاذ نگرشی تازه به سیاست و فرهنگ» شد (میرعابدینی ۲۰۰۷: ۱۸). این آگاهی فکری عبارت بود از «بازخوانی ادبیات کلاسیک و رسیدن به درکی جدید از ادبیات و کارکردهای اجتماعی آن که برای قالب‌های جدید نثر لازم بودند» (میرعابدینی ۲۰۰۷: ۱۹). کامشاد می‌گوید پیش از *سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ* (حدود ۱۹۰۳)، که اولین «رمان» فارسی به حساب می‌آید، و ترجمه سرگذشت حاجی بابای اصفهانی (که در سال‌های دهه ۱۸۸۰ ترجمه و در ۱۹۰۵ منتشر شد)، چند نمایشنامه در سال ۱۸۷۱ ترجمه شده و در دربار به اجرا درآمده بودند (کامشاد ۱۹۶۶: ۱۹-۲۰). احمدزاده (۲۰۰۳: ۹۱) بر این باور است که «مترجمان، پیشگامان تجدّد هستند و از طریق ترجمه بود که بذر انواع نوین ادبی به‌ویژه رمان فارسی پاشیده شد» و رحمانیان (۲۰۰۶: ۵۵) بر این نکته صحنه می‌گذارند که نویسندگان ایرانی از طریق ترجمه «با داستان‌نویسی و فن نمایشنامه‌نویسی جدید آشنا شدند». البته طبیعی است که انواع ادبی جدید شانس بهتری برای ورود به نظام ادبی فارسی داشتند. اگر ترجمه‌های نظم و نثر را با هم مقایسه کنیم این نکته به‌خوبی مشخص می‌شود. ادبیات کلاسیک فارسی سنت نظم‌پروری دارد و از این رو شعر به این نظام وارد نشد اما در نثر خلأهایی وجود داشت. در نثر نیز همانند سیاست، اروپا الگو بود: «اولین رمان‌های فارسی با تقلید از الگوهای رمان‌های تاریخی فرانسه منتشر می‌شوند» (بالایی ۲۰۰۶: ۶۹).<sup>۱۵</sup> نوزایی ادبی شاخص تغییر بود تا حدی که رمان «به‌عنوان مترادفی برای تجددگرایی و غرب‌گرایی» به‌کار می‌رفت (بالایی ۲۰۰۶: ۲۳۰).

ایرانیان که انگیزه «ترقی» در سر داشتند «برای متن‌هایی ارجحیت قائل بودند که بر حسب کیفیت و ماهیتشان می‌توانستند شناخت آن‌ها را نسبت به دنیای خارج [یعنی فرنگ] افزایش دهند» (بالایی ۲۰۰۶: ۷۰). این مهم از طریق ترجمه آثار آموزشی و



تاریخی ممکن شد. مترجمان معتقد بودند که اگر کتاب‌های انتخابی‌شان را به فارسی ترجمه کنند، به تجدّد می‌رسند و تحول محقق می‌شود. احمدزاده (۲۰۰۳: ۱۰۳) نظری مشابه در مورد «طبیعی بودن» استفاده از قالب‌های ادبی غربی به‌عنوان الگو دارد:

سنت پربر ادبیات فارسی در ژانرهای غنایی، حماسی و تعلیمی، الگوی ژانرهای ادبی نو نبود. به این ترتیب، طبیعی بود که نویسندگان پیشگام در صدد آن باشند که شکل‌های نوین ادبی برگرفته از گفتمان ادبی غرب را برای اولین بار به‌کار گیرند.

دغدغه اصلی «تجدّدی» بود با انگیزه تحول سیاسی و ایجاد الگوی حکومتی به سبک اروپایی، که همان دموکراسی غربی بود.

نکته سوم به یکی از اقداماتی که دول قاجار برای رفع کمبودهای ملی انجام دادند مربوط می‌شود، و آن اعزام دانشجوی به اروپا بود. اولین گروه که شامل دو دانشجوی می‌شد در سال ۱۸۰۹ و دومین گروه در ۱۸۱۲ به انگلستان رفتند تا در زمینه‌های نقاشی، پزشکی، داروشناسی، علوم نظامی، مهندسی، شیمی، ادبیات انگلیسی، فلسفه و قفل‌سازی آموزش ببینند (احمدزاده ۲۰۰۳: ۹۹؛ بالایی ۲۰۰۶: ۴۲؛ وحدت ۲۰۰۲: ۲۷-۲۸). تلاش‌های آموزشی با تأسیس نخستین مدرسه نوگرا یعنی دارالفنون در سال ۱۸۵۱ به اوج خود رسید.<sup>۱۶</sup> بنابراین، تجدّدسازی تحقق عینی یافت و نتیجه نهایی تمام این تغییرات، تحریک تفکرات «ترقی‌خواهانه» در ذهن ایرانیان بود (کامشاد ۱۹۶۶: ۱۱).<sup>۱۷</sup> چرا آگاهی از این نکته حائز اهمیت است؟ زیرا «مترجمان و دیوان‌سالاران عمده از بین همین دانشجویان سر برآوردند» (احمدزاده ۲۰۰۳: ۷۳). رشته تحصیلی این افراد اغلب به حوزه‌های فناوری، و نه علوم انسانی، مربوط می‌شد. از این نکته می‌توان در باب هنجارهای مترجمان و یا شاید هنجارهای ترجمه نتیجه‌هایی گرفت، زیرا همان‌طور که میرعابدینی هم بدان اشاره می‌کند «این روشنفکران آشنایی عمیقی با مسائل فرهنگی و فلسفی مطرح در اروپا نداشتند» (۲۰۰۷: ۱۸-۱۹؛ هم‌چنین وحدت ۲۰۰۲: ۲۵).

مسئله بعدی به تغییرات نثر فارسی از دوران «پیش از تجدّد» به دوران «تجدّد» مربوط می‌شود. پیش از «تجدّدی» که در دوره قاجار آغاز شد (۱۹۲۵-۱۷۹۴)، نثر دوره صفوی (۱۷۳۶-۱۵۰۲) «به‌شدت در حوزه ادبیات منظوم و منثور ضعیف بود»، اما اوضاع با اقدامات جدید دوران نوگرایی و تجدّد تغییر کرد. ترجمه به‌دلیل این‌که «هم مواد جدیدی را در اختیار خوانندگان فارسی‌زبان قرار داد و هم الگوی سبکی و ژانری

جدیدی را به نویسندگان فارسی‌زبان ارائه کرد» یکی از عوامل عمده بود (احمدزاده ۲۰۰۳: ۹۲). این بدان معناست که ترجمه از سرزمین‌های دور، فضاها و موادی را برای ساده‌نویسی و ارتباطات بازتر وارد زبان فارسی کرد. به همین ترتیب، هدف نویسندگان «متجدد» ساده‌سازی زبان و کم‌کردن، و یا حتی به گفته کامشاد «از بین بردن»، فاصله میان زبان گفتاری زنده و زبان مکتوب نامفهوم متحجر بود: «دغدغه اصلی نویسندگان متجدد، از بین بردن همین فاصله بود ... زبانی که به شیوه‌ای بلاغی نوشته شده فقط می‌توانست مورد استفاده یک اقلیت باسواد قرار گیرد ... و متعلق به جمع اندکی بود» (کامشاد ۱۹۶۶: ۳۹).

نمونه‌ای از این اراده فکری برای تحرک بخشی به زبان و کم‌تر کردن فاصله بین نوشتار و گفتار، رساله‌ای انتقادی به سبک لوتر بود که در سال ۱۹۲۱ پس از تقریباً یک سده ترجمه از زبان‌های اروپایی نوشته شد. محمد علی جمال‌زاده در مقدمه کتاب یکی بود یکی نبود، که حکم نوعی مانیفست را دارد، «پیشنهاد می‌کند که زبان ادبی ساده شود و دیگران را به نوشتن به سبکی که به گفتار محاوره‌ای و مملو از اصطلاحات روزمره است دعوت می‌کند» تا زبان و ادبیات همگانی شوند (کامشاد ۱۹۶۶: ۵۸).<sup>۱۸</sup> اما همان‌طور که انتظار می‌رفت این ساده‌نویسی با مقاومت روبرو شد و از شتاب آن کاسته شد: «برخلاف روزنامه‌نگاری، بیشتر تحولات ادبیات منثور بین سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۲۱ بسیار ضعیف بود» (کامشاد ۱۹۶۶: ۴۰). علاوه بر این، برخی نویسندگان به مانیفست جمال‌زاده وقعی نگذاشتند. حجازی بیست سال پس از مانیفست جمال‌زاده رمان‌هایش را به‌زبانی پرطمطراق می‌نویسد و «هیچ اصراری بر استفاده از اصطلاحات زبان روزمره ندارد و مردم را مجبور به سخن‌گفتن به شیوه خود می‌کند» (کامشاد ۱۹۶۶: ۸۳). مسلماً این ترکیب سبک سنتی با انواع ادبی نوین امری ناگزیر بود. یکی از دلایل عمده مقاومت نویسندگان در برابر سبک‌های جدید، تلقی سنتی آنها از ادبیات و کیفیت ادبی بود. این امر نشان می‌دهد سنت‌های ادبی مقتدر چگونه از طریق بنیان‌های مفهومی اشرافی و تثبیت‌شده در برابر تغییر مقاومت می‌کنند.

نکته پنجم اینکه به‌رغم این مقاومت‌ها، تحرک بخشی به نثر فارسی نسبت به نظم راحت‌تر بود؛ به این بود که در نظام ادبی فارسی نثر جایگاهی حاشیه‌ای داشت. «اینکه در زبان فارسی نوشتن داستان به نثر متداول نبود، عامل مهمی در موفقیت بزرگ و بی‌دردسر ادبیات منثور به حساب می‌آید؛ این نوع داستان هیچ سنت ادبی سنت

موجودی را تغییر نداد یا جایش را نگرفت. به این ترتیب، نه تنها در برابر آن مقاومتی صورت نگرفت، بلکه راهی جدید برای بیان ادبی باز کرد که با مسائل اجتماعی ارتباط داشت» (کاتوزیان ۱۹۹۱؛ نقل قول از احمدزاده ۲۰۰۳: ۱۰۰). برداشت کاتوزیان از «موفقیت بزرگ و بی‌دردسر» ادبیات مثنوی نیاز به توضیح دارد اما اینکه قدما کیفیت ادبی را مختص شعر می‌دانستند، تحول نثر را تسهیل کرد.<sup>۱۹</sup> این نثر چیزی فراتر از استفاده ساده و غیرادبی از نثر بود چون به قول جزایری، «در ۱۸۹۳ لفظ ادبیات در فارسی منحصرأ به شعر اطلاق می‌شد و این تصور تا همین اواخر پابرجا بود (خیلی از افراد هنوز هم همین تصور را دارند)» (جزایری ۱۹۷۰: ۲۵۷). شعر طی سده‌ها نهادینه شده و فضای ادبی را به انحصار کامل خود درآورده بود. هم‌چنین، تقسیم کار فرهنگی، کارکردهای دیگری را برای نثر تعریف کرده بود از جمله کارکردهای «تعلیمی و تاریخی یا، در یکی دو مورد، تمثیلی» (جزایری ۱۹۷۰: ۲۵۷). با توجه به فقدان نثر داستانی در تاریخ ادبیات فارسی، دشوار بود که در کوتاه‌مدت بتوان نثری حاصل از ترجمه خلق کرد که جای شعر را بگیرد و بی‌آنکه نامفهوم باشد از پس بیان ظرایف معنایی و بیانی متون اصلی برآید، مگر این که، چنانکه در ادامه بحث اشاره خواهیم کرد، دست به تغییراتی بنیادی زده شود. علاوه بر این، بالایی (۲۰۰۶: ۱۴) ضمن تأیید این نکته که نثر روایی در حاشیه قرار داشت و لذا تغییرات در آن کندتر ولی ساده‌تر صورت می‌گرفت، معتقد است که ترجمه نثر ادبی چون در حاشیه بود راحت‌تر می‌توانست وارد نظام ادبی شده و به مرکز نظام ارتقاء یابد و جایگزین شعر شود که یگانه شکل ادبی محسوب می‌شد (بالایی ۲۰۰۶: ۱۹).<sup>۲۰</sup> تغییرات ایجادشده در نظام ادبی به نفع نثر بود که در حاشیه قرار داشت و به ضرر شعر بود که در مرکز قرار داشت. با این حال تردید دارم که نثر توانسته باشد به «مرکز» نظام ادبی ارتقاء یابد.<sup>۲۱</sup> اما با نظر بالایی در مورد اینکه جایگاه شعر به‌عنوان یگانه شکل ادبی متزلزل شد کاملاً موافقم. کامشاد تحولات در نثر فارسی را اساساً نتیجه ترجمه و تجدیدسازی می‌داند، اما از نظر بالایی، دو عامل دیگر یعنی «سنت و ابداع ملی نیز در این تحولات دخیل بودند (بالایی ۲۰۰۶: ۹۶). به گفته بالایی، ترجمه موتور تحول بود و راه را برای ابداعات بومی هموار می‌کرد. ترجمه، به گفته جزایری (۱۹۷۰: ۲۶۱)، نقش بسیار مهمی ایفا کرد و با ارائه قالب و ابزار ابداعات بومی «حیاتی نو در رگ ادبیات» دمید.

به این ترتیب، دو سناریو برای تحول نثر قابل تصور است: در سناریوی نخست، نثر نوگرای فارسی کاملاً از طریق ترجمه به وجود آمد و ساده شد. این امر به این دلیل صورت گرفت که هنجارهای پیشین زبانی در فرایند تولید نثر جدید دخالتی نداشتند. کافی بود مترجمان زبانی جدید خلق، واژگانی نو ابداع و حسب ذوق و درک خود معادل‌هایی به دلخواه برای مفاهیم وارداتی پیدا کنند. در این سناریو، ترجمه، فارسی نوگرا را می‌سازد و در این کار به اقتدار و مرجعیت زبان فارسی که زبان ارتباطی تثبیت شده در جامعه است اعتنایی نمی‌کند، و برای مفاهیمی که در جامعه وجود ندارد زبانی نو خلق می‌کند. در نتیجه زبان فارسی به تدریج تجزیه شده و آشفته می‌شود، تا حدی که توان ارتباطی خود را از دست داده و به جای اینکه اسباب درک و تعامل شود، مایه آشفستگی و گیجی و سوء تفاهم را فراهم می‌آورد.

در سناریوی دوم، ترجمه نثر نوگرای فارسی را می‌سازد اما برای این کار از زبان متداول گفتار استفاده می‌کند.<sup>۲۲</sup> به عبارت دیگر ترجمه با فراهم آوردن زمینه باعث می‌شود زبان گفتار، که از قبل مصالح آن موجود بوده، به زبان نوشتار راه یابد. طبق این سناریو، گفتمان جدید حاصل از ترجمه در زبان دیگر استحاله می‌شود، بی‌آنکه بین این دو زبان لزوماً اشتراکات مفهومی وجود داشته باشد.<sup>۲۳</sup> در اینجا ترجمه حکم کاتالیزور را دارد، و فضایی را به وجود می‌آورد که در آن زبان گفتار در ترکیب با زبان کلاسیک بسط می‌یابد تا بتواند گفتمان‌های وارداتی را استحاله و مصادره کند. بنابراین، ترجمه با وارد کردن زبان گفتار به زبان نوشتار، زبان مکتوب را متحول کرد اما زبانی کاملاً جدید به وجود نیامد. در این حالت، کار ترجمه ترکیب بود نه ساخت زبانی کاملاً جدید. اما سوال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود این است که زبان گفتار تا چه حد می‌توانسته گفتمان‌های وارداتی «متجددانه» را بیان کند و نسبت به زبان کلاسیک دوره پیش از ترجمه برای این مقصود «گویا» تر بوده است؟

می‌توان با ترکیب این دو سناریو، سناریوی سوم را متصور شد: در این سناریو، زبان تا حدی مقاومت و تا حدی مصالحه می‌کند. به عبارت دیگر، زبان هم از گفتمان‌های وارداتی تأثیر می‌پذیرد و هم سعی بر حفظ اصالت خود دارد و در نتیجه ماهیتی دوگانه می‌یابد. اگر بپذیریم که نثر نوگرای فارسی تحت تأثیر ترجمه به وجود آمده، سناریوی نخست در مورد بخشی از زبان که تحت تأثیر ترجمه تحول پیدا کرده صادق است. در این صورت می‌توانیم بگوییم که هیچ هنجار زبانی وجود نداشت که در

مقابل ترجمه مقاومت کند و لذا فارسی خود را به زبان مبدا تسلیم کرد. ولی حقیقت این است که همه هنجارهای زبان مقصد کاملاً خود را تسلیم نکردند زیرا سنت و ابداعات بومی (بالایی ۲۰۰۶: ۳۹؛ احمدزاده ۲۰۰۳: ۷۷) در برابر تحول مقاومت نشان دادند.<sup>۲۴</sup>

مشکل این است که تحول زبانی را نمی‌توان با ابزار ریاضی اندازه‌گیری کرد؛ فقط می‌دانیم که زبان کاملاً از محتوای خود خالی نشد، بلکه لایه‌لایه شد و مفاهیم جدید بی‌آنکه زبان را کاملاً در تصرف خود دریاورند لایه‌هایی از زبان را اشغال کردند، به طوری که خواص بخشی و عوام بخشی دیگر را می‌فهمیدند و هر کدام همان بخش را کل زبان قلمداد می‌کردند.

علاوه بر ترجمه عامل تأثیرگذار دیگری به نام مطبوعات در ساده‌سازی و تحرک بخشی به نثر فارسی دخیل بود. با گسترش روزنامه‌ها، نثر فارسی به اقتضای نقشی که مطبوعات داشتند، خود را از شرّ واژگان قدیمی نامفهوم و دشوار خلاص کرد تا بتواند با توده مردم ارتباط برقرار کند (بالایی ۲۰۰۶: ۴۹).

بنابراین، رویارویی با فرنگ، بسیاری از روشنفکران از جمله مترجمان را که با شیفتگی تمام در پی الگوی ترقی بودند، متقاعد کرد که باید فرهنگ و زبان کلاسیک بومی را پشت سر گذاشت تا بتوان به الگویی اروپایی رسید:

روشنفکران سکولار پیشگامان اقتباس ارزش‌های غربی و توسعه آن‌ها در تمام ابعاد زندگی بودند. بیشتر روشنفکران ایرانی بر این باور بودند که تحقق پیشرفت، دموکراسی، آزادی و عدالت تنها از طریق اقتباس الگوی اروپایی میسر می‌شود. در نظر این پیشگامان روشنفکری که به آزادی و سلطه عقل باور داشتند، تجدّد مساوی با تمدن غربی بود و پذیرش این تمدن در رأس امور آن‌ها بود. برای تقی‌زاده [مدیرمسئول روزنامه کاوه که روزنامه‌ای ترقی‌خواهانه و چاپ اروپا بود]، میزان گرایش به اروپا حدی نداشت. وی بر این باور بود که «ایرانی باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی‌مآب شود و بس». شعار نشریه وی این بود: «پذیرش بی‌قید و شرط تمدن غربی» (احمدزاده ۲۰۰۳: ۷۴).

به اعتقاد محققان، این نقش بنیادی ترجمه در ایجاد نثر جدید فارسی تأثیرات فرهنگی بسیار مهمی در پی داشت زیرا به واسطه ترجمه، تمدنی که عمدتاً شفاهی بود صورتی مکتوب پیدا کرد (بالایی ۲۰۰۶: ۱۹). به هر صورت، به نظر می‌آید که همگان در

این باب اتفاق نظر دارند که بدون ترجمه و ظهور سبک بیانی جدید در زبان فارسی، نثر جدید امروزی یا ژانرهای نوینی مانند رمان ظهور پیدا نمی‌کرد.<sup>۲۵</sup> برخی حتی پا را از این فراتر گذاشته و گفته‌اند نثر جدید فارسی بدون ترجمه غیرممکن می‌بود (احمدزاده ۲۰۰۳: ۹۱). به هر تقدیر، تحرک بخشی به زبان هم‌زمان با ورود الگوهای سیاسی-اجتماعی نوین غربی در مورد حکومت و اندیشه، در قضیه انقلاب مشروطه و تأسیس نخستین پارلمان در ۱۹۰۶ به اوج خود رسید.<sup>۲۶</sup>

در اینجا نمی‌خواهم به بررسی صحت جزئیات تاریخی که از مورخان نقل کردم بپردازم. آنچه در اینجا برایم مهم است تاثیر موج ترجمه بر نثر و زبان فارسی و فرهنگ ایرانی است. اهمیت و پیامدهای این ترجمه‌ها چارچوب‌های زبانی را درنوردیده و به قلمروهای وسیع‌تر فرهنگ و سیاست وارد شده است.<sup>۲۷</sup> باید خاطر نشان ساخت که این تحولات نه تدریجی و حساب‌شده بودند و نه حاصل مشارکت فعال ایرانی‌ها در به‌کارگیری محتاطانه هنجارهای فرنگی در فرهنگشان، بلکه معلول انفعال ملی، حقارت سیاسی-فرهنگی و احساس «عقب‌ماندگی» از فرنگ و تلاش جدی و ساده‌لوحانه برای شبیه‌شدن به فرنگیان بودند. هدف این نوشته به چالش کشیدن این روایت محافظه‌کارانه از نقش سازنده ترجمه در ادبیات فارسی است. برای نیل به این هدف، این مقاله پرسش‌هایی فرضی را مطرح می‌کند تا دیدی جامع‌تر نسبت به نقش ترجمه ارائه دهد و بگوید که ترجمه ذاتاً و همیشه سازنده نیست و ممکن است مشکلات فرهنگی لاینحلی را به‌وجود بیاورد. بنابراین هدف مقاله حاضر این است که از توان ترجمه برای ایجاد تحول، رمزگشایی و تاریخ نثر نوگرای فارسی را بازبینی کند.

قسمت دوم و پایانی مقاله در شماره بعد

\*\*\*\*\*

## پانویس‌ها

۱. تاریخ (history) و تاریخ‌نگاری (historiography) دو پدیده مربوط و بسیار نزدیک به هم‌اند. در یک معنا، تاریخ وقایعی است که اتفاق افتاده‌اند؛ در معنای دیگر، تاریخ، روایت این وقایع است. عمدتاً چون به خود وقایع دسترسی نداریم مجبوریم به شرح وقایع اکتفا کنیم، شرحی که از زاویه دیدی مشخص و با اصول «علمی» نوشته می‌شود. این روش نوشتن تاریخ (و به‌طور کلی فرایند نوشتن تاریخ، با این آگاهی که نوشتن علمی به هر حال روشی خواهد داشت) را به عنوان تاریخ‌نگاری استفاده کرده‌ام؛ حاصل این روش، تاریخ خواهد بود. این دو مفهوم قرابت زیادی با هم دارند: وقتی تاریخ چیزی را می‌نویسیم یا می‌خوانیم، تاریخ‌نگاری (به‌عنوان روش) در روایت پیش‌فرض شده است. می‌توان با نقد تاریخ به وجوهی از تاریخ‌نگاری پی برد، اما این فرایند به تفسیر ما از تاریخ روایت‌شده و برداشت ما از تاریخ‌نگاری زیرین آن وابسته خواهد بود. برای مثال، وقایع روزمره سیاسی در ایران (=تاریخ واقعی، و استثنائاً قابل دسترسی موقت) به روش‌های مختلف بیان می‌شوند (= تاریخ‌نگاری)، که حاصل (= تاریخ) گاهی روایت‌های متضاد از وقایع می‌شود. باز هم در مقام مقایسه: رابطه این دو مفهوم مانند نظریه ادبی و نقد ادبی است: اولی روش و ارزش‌هایی را پیشنهاد می‌کند؛ دومی حاصل برخورد با متن ادبی از زاویه دیدی مشخص است. برای همین وقتی نقد متنی را می‌خوانیم، می‌توان حدس زد که (به‌طور کلی) چه چیزهای پیش‌فرض شده‌اند.

۲. اصطلاح «خاور میانه» نمونه‌ای از این پیچیدگی استعماری یا پسااستعماری است. مردمان این منطقه، که عموماً در آثار فرهنگی و سیاسی-اجتماعی با عنوان «خاور میانه» شناخته می‌شود، خود را چه می‌نامند؟ آیا اصطلاح دیگری با بار معنایی کمتر وجود دارد؟ پژوهشگران این منطقه مجبورند برای درک خصوصیات بطن تاریخی و فرهنگی خود، خود را از دیدگاهی بیرونی، نهادینه‌شده و از خود بیگانه‌کننده خطاب قرار دهند. به این ترتیب، خودشان تبدیل به خاور میانه خود می‌شوند. این نشان می‌دهد که مسائل از این نظر چگونه بغرنج یا تحریف می‌شود.

۳. بایستی خاطر نشان کرد که اطلاعات دقیقی در مورد تنوع زبانی و تعداد گویشوران هر زبان (مثلاً دوزبانه‌ها) در ایران وجود ندارد. گویشوران دیگر زبان‌ها نمی‌توانند زبان‌های مادری خود را برای آموزش به‌کار گیرند و آثاری که به این زبان‌ها نشر می‌یابد، البته اگر اثری وجود داشته باشد، اندک است. به‌نظر می‌رسد که از یک طرف چاپ به انحصار زبان فارسی درآمده، و از سوی دیگر آثار مهم به‌زبان‌های دیگر و اطلاعات در مورد این زبان‌ها وجود ندارد؛ این

باعث شده است که فارسی یگانه مسیر تغییر فرهنگی شود و عرصه فرهنگ ایران هم‌چنان در گرو آن باشد.

۴. ارزیابی کامشاد از تحول تاریخی نثر فارسی در دوره‌های مذکور معایب و مزایایی دارد. اما از آنجایی که تأکید من در این مقاله هیچ یک از این دوره‌ها نیست، هیچ ایرادی به روایت و ارزیابی‌های کامشاد وارد نمی‌کنم. قصدم از عنوان کردن این دوره‌ها این بود که پیش‌زمینه‌ای از دوره مورد بحث به دست دهم.

۵. این امر برای مطالعات ترجمه در ایران بسیار اهمیت دارد. آیا واردات متون به ایران پیش از دوره قاجار که دوره استعمارگری بود همان تأثیری را داشت که واردات متون در طول دوره (شبه) استعمار؟ فرهنگ مقصد چگونه به واردات متون و مواد در هر دوره پاسخ داد؟ تا جایی که خبر دارم، هیچ تحقیق تطبیقی کاملی در مورد این دو قطب متضاد در تاریخ ترجمه به فارسی صورت نگرفته است.

۶. ترجمه از زبان‌های اروپایی قبل از ۱۸۵۱ آغاز شده بود اما در همین زمان بود که ترجمه به‌طور رسمی نهادینه شد. مانیفست ۱۹۲۱ عصاره نهضت ترجمه‌ای بود که به این نتیجه رسیده بود نثر ساده دموکراتیک‌تر است و برای اهداف «روشنگری» بیشتر به‌کار می‌آید. با وجود این، دیگر رویدادها و دوره‌های تاریخی مجاور مانند دو جنگ جهانی، دوره پهلوی اول (۱۹۴۱-۱۹۲۵) و پهلوی دوم (۱۹۷۹-۱۹۴۱) و دوره پس از انقلاب اسلامی که تغییرات و جابجایی‌های فرهنگی را در پی داشتند، بی‌شک به‌انحاء مختلف بر ترجمه تأثیر گذاشته‌اند و جا برای بررسی دقیق آن‌ها وجود دارد. اما لازم است که پیش از این بررسی، به بازخوانی مجدد مفاهیم و اصطلاحاتی مانند «تجددسازی» که بدیهی انگاشته شده‌اند، و نیز قرار دادن ترجمه‌های فارسی در چارچوبی بین‌المللی پرداخته شود. بدون بررسی مجدد و دقیق این مفاهیم، احتمال دارد که درباره اثرات ترجمه اغرق و یا اشتباهات فکری پیشین را تکرار کنیم. بدون بین‌المللی شدن خود را منزوی و یا انزوای موجود را تقویت می‌کنیم، و در آن نسبت فرهنگ‌ها غیر قابل تحلیل خواهد ماند. تحقیق معنادار بایستی ویژگی‌های فرهنگی و جابجایی بین‌المللی ایده‌ها را هم لحاظ کند.

۷. به‌رغم نقش مهم و غیرقابل انکار ترجمه در نظام ادبی فارسی (صرف نظر از خوب یا بد بودن این نقش)، فقط دو مجله در ایران به ترجمه اختصاص یافته‌اند: فصل‌نامه‌های مترجم و مطالعات ترجمه. طبق اطلاعاتی که در پایگاه داده‌های مجلات ایرانی ([magiran.com](http://magiran.com)) آمده است، مجله مترجم در سال ۱۳۷۰ آغاز به‌کار کرده است. تأکید این مجله روی جنبه عملی و نه نظریه است، اما برخی مقاله‌های منتشره در این مجله به مباحث نظری نیز می‌پردازند. فصل‌نامه



مطالعات ترجمه در مرکز مطالعات ترجمه دانشگاه علامه طباطبایی تهران منتشر می‌شود. این مجله که در سال ۲۰۰۳ شروع به کار کرده، به دو زبان انگلیسی و فارسی منتشر می‌شود و بیشتر به مسائل مطالعات ترجمه می‌پردازد. با وجود این، مشکلی که هر دو مجله دارند، نبود دیدگاه انتقادی و موضع نظری و منسجم است. پذیرش ایده‌های «خارجی» بدون نگرش انتقاده در قبال آن‌ها مختص مطالعات ترجمه نیست و مستلزم بررسی بیشتر است.

۸. در مجله‌های مذکور، برخی مقاله‌ها به ترجمه در بافت فرهنگی می‌پردازند. برای نمونه، ن.ک به مقالات زیر در مجله مترجم: «استعمار و ترجمه» ۱۳۸۱ (محمدعلی مختاری اردکانی، ش ۳۶: ۴۵-۵۲)؛ «جلوه‌هایی از بازتاب ایدئولوژی در ترجمه» ۱۳۸۳ (محمد غضنفری، ش ۳۸: ۸۱-۹۳)؛ «ترجمه و شرایط فرهنگی» ۱۳۸۴ (علی صلح‌جو، ش ۴۲: ۵-۱۴).

۹. هرچند دغدغه اصلی من در این مقاله مطالعه تطبیقی تاریخ‌نگاری ترجمه نیست، ولی ارتباط فرهنگی، هم با کشورها و فرهنگ‌های همسایه و هم با فرهنگ‌ها و کشورهای دور، و ماهیت نامتوازن چنین روابطی به‌عنوان بخش اساسی و تشکیل‌دهنده بحث پذیرفته شده‌اند.

۱۰. گفتمان مربوط به «نثر» در فارسی نسبتاً نوپاست. معمولاً مورخان در وهله اول، شکل‌گیری نثر نوگرا از طریق ترجمه را توضیح می‌دهند و سپس روزنامه‌نگاری را به‌عنوان عاملی تأثیرگذار در تحول نثر تلقی کرده و دست آخر آثار «ادبی» نوشته‌شده به «نثر نوگرا»، که ژانرهای نوین را ایجاد کرده، برمی‌شمرند. این نثرها چیزی پیوسته قلمداد می‌شوند و مورخان تمایز چندانی بین زبان روزنامه‌نگاری، زبان ترجمه و نثر ادبی «بومی» قایل نمی‌شوند. با توجه به همسان‌پنداری‌هایی از این دست، جای گفتمان مربوط به نثر و ژانرهای ادبی همچنان خالی است.

۱۱. حتی با اینکه مسیر اصلی ترجمه به فارسی، مشخصاً بین سال‌های ۱۸۵۱ و ۱۹۲۱، زبان فرانسوی بود، نخستین اثر پژوهشی ارزشمند در مورد «نثر جدید» را حسن کامشاد به‌انگلیسی نگاشته است (۱۹۶۶). اثر کریستوف بالایی (۱۹۹۸) نخستین کاری بود که ترجمه‌های نخست از فرانسوی به فارسی را به زبان فرانسوی بررسی می‌کرد. به‌عبارت دیگر، گسستی زبانی بین تأثیرات واقعی (که در زبان فارسی روی می‌دهد) و منابع عمده‌ای که گفتمان تاریخ‌نگاری (و جهت‌گیری علمی و نظری) را شکل داده‌اند وجود دارد. کتاب‌هایی هم مانند مجموعه چهارجلدی حسن میرعابدینی و اثر سه‌جلدی یحیی آرین‌پور که به تاریخ ادبیات نوین فارسی می‌پردازند در فارسی وجود دارد. این آثار به ترجمه و شکل‌گیری نثر می‌پردازند اما به‌نظر نمی‌رسد که اختلافی با گفتمان‌هایی که در دیگر زبان‌ها در مورد نثر نوگرای فارسی ایجاد شده

است، داشته باشند. این نکته حاکی از آن است که ایران هنوز درگیر فرایند بین‌المللی‌سازی معماری است که تاریخش عمدتاً در خارج از کشور (و به زبان‌های دیگر) نوشته می‌شود.

۱۲. کتاب رحیمیان را برای منظور خاصی استفاده کرده‌ام: این کتاب را سازمان سمت منتشر کرده و رویکرد عرفی به تاریخ‌نگاری ترجمه در نظام آموزشی موجود را نشان می‌دهد. به نظر نمی‌رسد حتی این کتاب که پس از انقلاب به چاپ رسیده است تردیدی در مورد گفتمان تاریخ‌نگاری ترجمه به فارسی داشته باشد.

۱۳. در طول دوره قاجار، روسیه به حق سرزمینی بخش‌های بزرگی از امپراطوری ایران که قاجار «به‌ارث برده بود» دست یافت. اولین جنگ با امپراطوری روسیه در سال ۱۸۰۳ بود که به عهدنامه گلستان (۱۸۱۳) و اشغال گرجستان و بخش اعظمی از منطقه قفقاز به‌دست روسیه انجامید. جنگ دوم (سال‌های دهه ۱۸۲۰) به عهدنامه ترکمنچای (۱۸۲۸) انجامید. روسیه با این عهدنامه کنترل کل قفقاز جنوبی را به‌دست آورد. بریتانیا در جنوب ایران رقیب نفوذ روسیه در شمال کشور بود.

۱۴. این جستجو برای الگو تا دوره پهلوی نیز ادامه دارد. رضاشاه می‌کوشید کاری را که آتاتورک در ترکیه انجام داد در ایران پیاده کند. به نظر می‌رسد کشورهای که علیه گسترش معماری برخی کشورهای اروپایی مبارزه می‌کردند، نکات مشترک فراوانی در رابطه با مسئله استعمار داشته باشند. با این حال، میزان کارآیی اقدامات «تجددساز» که رهبران این کشورها در کشورهای خود انجام دادند مسلماً به ویژگی‌های بطن فرهنگی آن‌ها وابسته است که بعداً در این مقاله مورد بحث قرار خواهد گرفت. بنابراین، ممکن است «تجددسازی» دچار تحولات متفاوتی شده و معانی مختلفی در بطن‌های مختلف گرفته باشد، مخصوصاً وقتی از فیلتر ترجمه

گذشته است. ن.ک به (Hyun and Lambert (1995

۱۵. به‌خصوص آثار الکساندر دوما که محبوب‌ترین و پرخواننده‌ترین رمان‌نویس در اوایل قرن بیستم در ایران است. همان‌طور که در بالا هم گفته شد، ادبیات فرانسه منبع اصلی ترجمه به فارسی و تأثیر بر ادبیات فارسی بین سال‌های ۱۸۵۱ و ۱۹۲۱ بود. نفوذ انگلیسی در طول دوره پهلوی دوم (۱۹۴۱-۱۹۷۹) و پس از کودتای انگلیسی-آمریکایی که دولت مصدق را ساقط کرد، آشکار شد. با اینکه اوضاع به‌ضرر فرانسه شد، هم‌چنان فرانسه در فرهنگ والای کشور نفوذ داشت که ممکن است به‌علت احساسات چپ‌گرایانه و ضدآمریکایی در ایران باشد. با وجود این، این نکته در مورد دوره پس از انقلاب اسلامی که پویایی‌های فرهنگ و سیاست پیچیده‌تر شده و در کمال تعجب انگلیسی را بر فرانسه ترجیح می‌داد، صدق نمی‌کند.

۱۶. فرزین وحدت فهرستی از دروس دارالفنون را ارائه می‌دهد که تشابهاتی با رشته‌های دانشجویانی که به خارج اعزام شده‌اند دارد: «مهندسی، پیاده‌نظام، سواره‌نظام توپخانه، پزشکی و جراحی، کانی‌شناسی و علوم طبیعی از قبیل فیزیک، شیمی، داروشناسی ... تاریخ، جغرافیا، نقشه‌نگاری» (۲۰۰۲: ۲۸). وحدت از این حوزه‌ها به‌درستی نتیجه می‌گیرد که پیشرفت فنی تأکید اصلی دارالفنون بوده است.

۱۷. ناآرامی سیاسی و اجتماعی و انقلابات متعاقب آن که در نتیجه واردات ایده‌ها به‌وجود آمدند، مختص ایران نیستند. در آسیای جنوب‌شرقی و ترکیه نیز می‌توان الگوهای مشابه را دید. میزان شباهت آن‌ها و این‌که پاسخ آن‌ها به شرایط حاکم تحت چه شرایطی از هم متمایز می‌شوند، چیزهایی هستند که باید به‌طور تطبیقی مورد بررسی قرار گیرند. در مورد مطالعات ترجمه در ایران، این بررسی ناگزیر و مستلزم توجه جدی است.

۱۸. اما این حرکت به‌هیچ‌عنوان در تاریخ ادبی جهان بی‌سابقه نیست. برای آگاهی بیشتر از ارتباط بین تجدّد و زبان و نیز امکان استفاده از زبان عادی برای اهداف شعر در رمانتیسیسم انگلیسی به‌ویژه وردزورث، ن.ک به (De Graef 2007).

۱۹. برای مطالعه‌ای که به بررسی رابطه میان شعر و نثر، و تغییر از فرهنگ شفاهی شعری به باسواد و فرهنگ مکتوب نثر می‌پردازد، ن.ک به (Ong 1986).

۲۰. توجه داشته باشید که پویایی فرهنگ بسیار پیچیده‌تر از ترجمه صرف و آثار آن است، به‌خصوص وقتی ترجمه پس از یک سنت ادبی جاافتاده حادث می‌شود. برای بررسی این پویایی‌ها و اثرات سنت و تولید در کنار ترجمه که در شکل‌گیری یک نظام ادبی دست دارند ن.ک به (Lambert 1980).

۲۱. بالایی نقش و جایگاه شعر نو و شاعران دوران جدید زبان فارسی را نادیده می‌انگارد و یا دست کم می‌گیرد.

۲۲. کامشاد به وجود زبان شفاهی پویا در کنار فرهنگ مکتوب عالمانه و عربی‌شده اشاره دارد. در نظر او، ترجمه ابداع زبان نبود بلکه فضایی بود برای آمیزه‌های جدید.

۲۳. پیامدهای واقعی این هر چه که باشد بایستی به‌خاطر داشته باشیم که زبان ترجمه و زبان ادبیات از یکدیگر متفاوتند. در مورد نظام ادبی فارسی به‌نظر می‌رسد که زبان ترجمه به‌عنوان ادبیات قلمداد شده و به‌عنوان الگویی برای تولیدات ادبی و در قالب‌های وارداتی از طریق ترجمه ریخته شده است. این امر باید مشخص کند که چگونه گفتمان ادبی وارداتی اقتباس شد. برای آگاهی از تفاوت بین زبان ترجمه و زبان ادبیات ن.ک به (Boyden et al 2007).

۲۴. همان‌طور که قبلاً هم گفته شد، پویایی‌های فرهنگی نباید سنت‌های ماسبق را نادیده بگیرند. ن.ک به Lambert 1980.

۲۵. رمان و داستان کوتاه با ویژگی‌های خاص خودشان، برای اولین بار از طریق ترجمه به نظام ادبی فارسی راه یافتند. باید به‌خاطر داشته باشیم که رمان در زبان فارسی پیش از رمان فارسی ظهور پیدا کرد.

۲۶. یکی از مسائل مهم در مطالعات ترجمه ایران این است که ببینیم منابع اصلی تغییر و انقلاب پیش از انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی چه بوده؛ یعنی چه زبان‌هایی و چه نویسندگانی ترجمه می‌شدند و چه کسی آن‌ها را ترجمه می‌کردند. برای نمونه، در مورد انقلاب اسلامی، علاوه بر شکل‌های مختلف ایدئولوژی اسلامی، تأثیر مارکسیسم نیز قابل توجه بود اما چیزی که برای مطالعات ترجمه حائز اهمیت است این است که ببینیم تأثیر ایدئولوژی مارکسیسم چگونه از فیلتر زبان فارسی رد شده و در این زبان استحاله یافته است و این جایجایی‌ها چقدر معنادار هستند، یا بودند. برای همه روشن است که جایجایی ایده‌ها از فرهنگی به فرهنگ دیگر، آن‌ها را دچار «تحریف» می‌کند. اما با فهم اینکه این جایجایی‌ها چگونه اتفاق می‌افتند و در بافت جدید به چه معنا در می‌آیند، می‌توانیم نکات زیادی در مورد فرهنگ‌ها به‌دست آوریم.

۲۷. فارسی زبان غالب ایران است و تأثیر به‌سزایی از ترجمه گرفته است؛ از آنجایی که فارسی زبان سازمانی آموزش و فرهنگ بوده، تأثیر خود را به افرادی که از این زبان با اهداف فرهنگی و آموزشی استفاده می‌کنند، انتقال داده است. با وجود این، برای اینکه مشخص شود اثری مشابه در زبان مادری این افراد وجود دارد، باید تحقیقات بیشتری صورت گیرد.